

اکتبر ۱۹۹۳ با ویلیام نورثوپ به قاهره پرواز کردم و از آنجا همراه با عزالرب با هواپیمای شرکت مشترک به کویت پرواز کردیم. پس از آن که مجوز سفر از وزارت امور خارجه را گرفتم با پاسپورت خارجی شخصی وارد کویت شدم. تا آنجا که من می‌دانم، یکی از اولین اسرائیلی‌هایی بودم که به کویت رفتم.

حس پیش‌سروبی را داشتم که مقابل میزبان می‌رود.

همچنین باور داشتم، افراد بیشتری خواهند آمد که از فضای صلح و آشتی در خاورمیانه استفاده خواهند کرد.

ابو ابراهیم، میزبان، با مشایبت همراهان محترمی در پای هواپیم‌ا در فرودگاه کویت انتظار ما را می‌کشید. مورد توجه دولتی قرار گرفتم و ظرف مدت کوتاهی بدون

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیم‌ودی برای اسرائیل – ۴۸

اولین توافق با کویت و تعریف چند پروژه



عبور از گیت کنترل پاسپورت‌ها از فرودگاه خارج شدیم. ابو ابراهیم ما را به کاهی در مالکیتش در حومه شهر کویت برد. کویت از اشغال عراق و جنگ سختی که تنها دو سال قبل بر خاکش صورت گرفت هنوز بهبود نیافته بود.

با این حال از کشف شهر مدرن و جذابی که هر گوشه‌ای از آن بر ثروت شهروندانش گواهی می‌داد شگفت‌زده شدم.

در مسیر به سمت خانه ابو ابراهیم از مرکز شهر نزدیک به موزه بزرگی عبور کردیم که دولت کویت بلافاصله پس از جنگ خلیج [فارس] بنا کرده و آن را به جنگ عراق–کویت اختصاص داده است. از لحظه اول هویتم را پنهان نکردم. خودم را

مقام معظم رهبری،حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در تحلیل فرایند دین‌زدایی ساختارمندی که توسط عناصر غرب‌گرا و روشنفکران خودباخته در ایران شروع شد، نکات بسیار راهبردی و جالب توجهی دارند که بازخوانی بخش‌هایی از آن، بسیار بجاست. ایشان می‌فرمایند: «در همین ایران ما، به اواخر دوران قاجار نگاه کنید! ببینید چقدر کشیش از اروپا راه افتادند و به‌قصد مسیحی کردن مردم به این‌جا آمدند! البته آن‌ها، مثل دزد ناشی که به کاهدان می‌زند، نفهمیدند برای ترویج مسیحیّت باید به کجا بروند.

آن‌ها موفق نشدند؛ اما قصدشان این بود. نمی‌شود گفت که سرمایه‌داران و کمپانی‌ها و غارتگران بین‌المللی، معتقد به حضرت مسیح‌نند! آن‌ها چه می‌شاسند مسیح کیست؟! در محیط‌هایی که یک فرهنگ ملی مدافع

– مدافع حیثیّت خود– وجود دارد، کار آوّل این است که آن فرهنگ را از آن‌ها بگیرند. … طبقات مطمئنی نبودند؛ بیشتر شاهزاده‌ها و اشراف و اعیان‌زاده‌ها بودند. شما شرح حال سه‌جلدی عبدالله مستوفی را نگاه کنید که دیوارهایش بریزد. دیوارهای این قلعه را، هر طور بتوانند، سست می‌کنند.

این، اوّلین کار است. یا این‌که قلعگیان را خواب می‌کنند.

به قول سعدی که در آن داستان، در

گلستان، می‌گوید: «اولین دشمنی که بر آن‌ها

تاخت، خواب بود!» خواب، اوّلین دشمن شان بود. چشم‌هایشان گرم شد و خوابشان برد. بعد از آن که این دشمن خودی –که خواب باشد– از درون خودشان چشم‌های آن‌ها را بست و دست‌هایشان لمس شد، دشمن آمد دست‌های این‌ها را بست و هر چه خواست، برداشت و بُرد! در تهاجم فرهنگی، این‌گونه عمل می‌کنند.

ایبن تهاجم فرهنگی، از چه وقت شروع شد؟ مشخصاً از دوران رضاخان شروع شد. البته قبل از او، مقدمات آن، فراهم شده بود. کارهای فراوانی شده بود. روشنفکران وابسته، در داخل کشور ما کاشته شده بودند… غرب مسلط به فن‌آوری و علم، روزی که خواست در ایران، پایگاه تسلط خودش را مستحکم کند، از راه روشنفکری وارد شد.

تهاجم به بنیان‌های فکری و دینی مردم ایران، هم‌زمان با تئوریزه کردن وابستگی تمام عیار به غرب استعماری، نسخه ثابت جریان غرب‌زده دین‌ستیز ایرانی بود که از صدر مشروطیت آغاز شد و هنگامه حکومت استبدادی رضاخانی نه‌ایند نه‌شد و سایه شوم آن تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی همچنان باقی بود.

اعتمادی که به صورت دوستانه احساس کردیم به توافقاتی پیرامون همکاری مشترک میان شرکت بین‌المللی «زیارت» و شرکت «شروق ایر» رسید که در ۲۵–۲۴اکتبر ۱۹۹۳امضا شدند.اولین توافق درباره مشارکت برابر در چند پروژه ویژه بود؛ خرید نفت خام و تجارت فرآورده‌های نفتی و سایر؛ ارتباطات تلفنی، از جمله خطوط، زیرساخت‌ها و ارتباط موبایلی؛ تولید، توزیع و فروش لوله‌کشی از هر نوع برای آب و فرآورده‌های نفتی؛ همکاری مشترک در انتقال زائران مسلمان به اورشلیم و گسترش کشاورزی و تکنولوژی کشاورزی در کویت از جمله نمک‌زدایی آب.

به عنوان یک تاجر اسرائیلی نشان دادم که از اسرائیل آمده است. این کشف، مخاطبان مرا متعجب نکرد. به هرجایی که دعوت می‌شدم فضای صلح بود. بعد از پایان منازعه میان اسرائیل با همسایگانش همگی درباره خاورمیانه

۴۸ – امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیم‌ودی برای اسرائیل – ۴۸

اولین توافق با کویت و تعریف چند پروژه

ما را به شام خانوادگی دعوت کرد. حدود

چهل نفر به شام دعوت شدند بیشتر شبیه به یک ضیافت سلطنتی بود و تا پاسی از شب ادامه یافت. میزبان به احترام ما گوسفندانی را ذبح کرد و همه حضار به ما به عنوان منادیان صلح با اسرائیل اشاره کردند و موضعشان را روشن گفتند «فقط صلح کنید، همه کشورهای عربی به روی شما بازخواهند بود».

اعتمادی که به صورت دوستانه احساس کردیم به توافقاتی پیرامون همکاری مشترک میان شرکت بین‌المللی «زیارت» و شرکت «شروق ایر» رسید که در ۲۴–۲۵ اکتبر ۱۹۹۳ امضا شدند.

اولین توافق درباره مشارکت برابر در چند پروژه ویژه بود؛ خرید نفت خام و تجارت فرآورده‌های نفتی و سایر؛ ارتباطات تلفنی، از جمله خطوط، زیرساخت‌ها و ارتباط موبایلی؛ تولید، توزیع و فروش لوله‌کشی از هر نوع برای آب و فرآورده‌های نفتی؛ همکاری مشترک در انتقال زائران مسلمان به اورشلیم و گسترش کشاورزی و تکنولوژی کشاورزی در کویت از جمله نمک‌زدایی آب. در توافق گفته شد که من منافع ابو ابراهیم در اسرائیل را نمایندگی خواهم کرد و از «زیارت» را در کویت، بحرین، قطر، عربستان سعودی، عمان و امارات متحده عربی نمایندگی می‌کنند.

توافق دوم همان قدر مهم بود. شرکت مشترک «نورا پترولیوم» را برای خرید نفت خام و تجارت فرآورده‌های نفتی تأسیس کردیم. این شرکت قرار بود خریداران سراسر اروپا را برای شرکت نفت کویتی جمع کند و از خط لوله نفت ایلات–اشکلون

برای ارزان کردن قیمت نفت کویتی استفاده کند. به علاوه قرار بود این شرکت، مرکزی در اسرائیل برای ذخیره‌سازی نفت از کویت بنا کند.

به آنها درباره همکاری مشترکی که میان اسرائیل و ایران در دوران شاه بود توضیح دادم و پیشنهاد کردم «با دستیابی به صلح، شما جایگزین ایران خواهید شد و خواهید توانست از تمام تأسیسات نفتی که به طور ویژه برای انتقال نفت ایرانی ساخته شده‌اند استفاده کنید».

این ایده مورد پسندشان واقع شد. توافقتنامه را امضا کردیم که آن هم همچون توافق اول، قرار شد محرمانه باقی بماند و دستان یكدیگر را به گرمی فشرديم. ابو ابراهيم ليخند زد و گفت «اکنون می‌توانیم از تمام تأسیساتی که برای نفت ایرانی تهیه شده استفاده کنیم». بلافاصله پس از امضای توافق، از دفتر کار ابو ابراهیم با اسرائیل به تلفن همراه وزیر انرژی موشه شحل تماس گرفتم.

با هیجان زیادی درباره دستاوردم در کویت درمورد «زیارت» و نفت به او گزارش دade و گفتیم «ثابت کردم که این صلح نه تنها حرف نیست بلکه آغاز همکاری مشترک میان افراد است.»

شحل که چیزی درباره سفرم به کویت نمی‌دانست، با خوشحالی این سخنان را شنید و گفت «من هم اکنون کنار نخست وزیر رابین هستم.

بلافاصله به او درباره دستاوردهای مهم تو در کویت خبر خواهم داد.»

من و ابو ابراهیم بلافاصله شروع به تدارک پرواز نخست میان کویت و اسرائیل کردیم. تصمیم گرفتیم در اولین پرواز، مهمانان عالی مقامی را از مصر و کویت به اورشلیم بیاوریم. به ابو ابراهیم گفتم «اگر جایگاه مسافران در پرواز نخست، عالی‌رتبه باشد، با جدیت بیشتری با ما رفتار خواهند کرد» و او با من موافقت کرد.

میان مهمانانی که موافقت‌شان را برای شرکت در پرواز نخست ابراز کردند، نخست وزیر سابق مصر، دکتر مصطفی خلیل، وزیر گردشگری مصر، دکتر محمود بلاجیانی، وزیر حمل و نقل و هواپیمایی کشوری مصر، دکتر ممدوح بیلتاجی، رئیس هیئت مدیره هواپیمایی کشوری مصر، علی زیکو، خانواده بزرگ ابو ابراهیم و بزرگواران بسیار دیگری از کویت، از جمله روزنامه‌نگاران محلی هم بودند. این لیست بدون شک تاثیرگذار بود.

پاوشت:

۱- یکس دیگر از موارد وارونه‌نمایی یعقوب نیم‌وردی در این فرزار از خاطراتش مشاهده می‌شود. او در حالی ادعای اشغال سرزمینش را مطرح و با مردم کویت در اشغال کشورشان توسط صدام همدردی می‌کند که اساساً همدردی و صهیونیست‌هایی نظیر او سال‌هاست که سرزمین فلسطینیان را اشغال کرده‌اند. چگونه ملت‌هایی که تجربه اشغال کشورشان را دارند می‌توانند با اشغالگرانی نظیر او و رژیم اشغالگر اسرائیل همدردی کنند؟

دفاع این‌ها از رضاخان، هیچ‌وجهی نداشت؛ همان روشنفکران است؛ ضمناً از اعیان‌زاده‌ها و خان‌زاده‌های دستگاه قاجار است. البته او شخصیت متعادلی است؛ شخصیت منفی به نظر نمی‌رسد.

اگر شما به آن کتاب نگاه کنید، خواهید دید که آن افرادی که اولین پرچم‌ها و پیام‌های روشنفکری، با دیده و شنیده و شناخته می‌شد، چه کسانی بودند. دوره قاجار به‌این‌ترتیب گذشت؛ یعنی یک روشنفکر وطنی میهنی بی‌غرض دلسوز علاقه‌مند، در بین مجموعه روشنفکران ایران کمتر دیده شد.

از میرزا ملکم‌خان‌ها و امثال این‌ها، تا تقی‌زاده‌ها، این روشنفکری دوران قاجار است که بیمار متولد شد. روشنفکری ایران، متأسفانه بیمار و وابسته متولد شد.

چندنفری هم که آدم‌های سالم و خالصی بودند، گم شدند.

بقیه، وابسته بودند. بعضی وابسته به روسیه آن روز مثل میرزا فتحعلی آخوندزاده یا وابسته به اروپا و غرب مثل میرزا ملکم‌خان و امثال این‌ها بودند.»^[۱]



بعد، دوره رضاخان آمد. در این دوره، روشنفکران درجه یک کشور، از اساتید، از نویسندگان و از متفکرانی که جزو زیدگان روشنفکری بودند، در خدمت رضاخان قرار گرفتند؛ رضاخانی که از فرهنگ و معرفت بویی نبرده بود.

پاورقی

Research@kayhan.ir

در پایان سال ۱۹۶۴، کاسه صبر جوسلسون لبریز شده بود. او نامه گزنده‌ای نوشت و از ناباکف پرسید چرا مناسب دیده که هزینه‌های سفر به لندن را که کاملاً در جهت منافع برلین بوده، از کنگره مطالبه کند، با توجه به اینکه ناباکف در آن زمان حقوق گزافی از کنگره دریافت می‌کرد (جوسلسون نزدیک به ۳۰٬۰۰۰ دلار از صندوق فارقلید برای فعالیت‌های او در یک دوره چهار ساله برداشت کرده بود که ۲۴٬۰۰۰ دلار آن برای حقوق او کنار گذاشته شده بود).

جنگ سرد فرهنگی: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۸۸

پشت پرده اعتراضات جوسلسون

جوسلسون پرسید چرا نمی‌تواند چنین هزینه‌هایی را از بودجه ۵۰۰۰۰ مارک آلمانی که از مالیات‌دهندگان برلین دریافت می‌کند، بپردازد؟ جوسلسون از این‌ که ناباکف هیچ چیز درباره ملاقات‌هایش با آبراسیموف در سفارت شوروی یا بازدید آبراسیموف به همراه روستروپوویچ از خانه او، به او نگفته، آزرده خاطر شده بود. او با عصبانیت به نامه خود پایان داد و به ناباکف گفت:

«دیگر نمی‌خواهم چیزی درباره کارهایی که می‌کنی بدانم… بیا رابطه رسمی خود را تا اول ماه می‌آزمایی که قرار بود ملاقات کنند!» به حالت تعلیق در

پشت اعتراضات جوسلسون به تغییر مسیر شغلی دوستش چیزی بیش از رنجش وجود داشت: ناباکف به یک ریسک امنیتی تبدیل شده بود. جوسلسون به او هشدار داد: «تو ممکن است به ابزار ناخواسته سیاست شوروی در آلمان تبدیل شوی. تو اولین گام را در این جهت برداشته‌ای.»

داشته باش که دشمنان زیادی در برلین داری که فقط منتظر فرصتی برای خنجر زدن به تو هستند و به نفع خودت است که زمینه را برای فعالیت این افراد و شایعات بدخواهانه‌شان قطع کنی^[۱]»

پشت اعتراضات جوسلسون به تغییر مسیر شغلی دوستش چیزی بیش از رنجش وجود داشت: ناباکف به یک ریسک امنیتی تبدیل شده بود. جوسلسون به او هشدار داد: «تو ممکن است به ابزار ناخواسته سیاست شوروی در آلمان تبدیل شوی. تو اولین گام پرتگاه بدود، را بدهد».

ابری تارکد در حال گرد آمدن بر سر رابطه ناباکف و جوسلسون بود. وقتی جوسلسون دریافت که ناباکف قصد دارد سفری به مسکو با آبراسیموف برای تضمین مشارکت هنرمندان شوروی در

روشنفکران به حزب توده پیوستند که اتفاقاً بعضی از صادق‌ترین روشنفکران این‌ها بودند که به حزب توده پیوستند؛ اگرچه به شوروی وابسته بودند.

آن‌وقت، خودشان هم اعتراف داشتند؛ همه‌شان هم قبول داشتند که به شوروی وابسته بودند. شورو‌ی‌ها در ایجاد و پشتیبانی این‌ها نقش داشتند و این‌ها مثل ستون پنجم شوروی‌ها در ایران عمل می‌کردند. …تا هر جا هم ادامه پیدا کرده، بیماری ادامه پیدا کرده است.

و اما این بیماری چه بود؛ یعنی کجا بروز می‌کرد؟ این را از زبان آل احمد برای شما ذکر می‌کنم. آل احمد در مشخصات روشنفکر می‌گوید: یک مشخصات، مشخصات عوامانه روشنفکر است.

او می‌گوید معنای «عوامانه» این نیست که عوام، روشنفکر را این‌گونه تصوّر می‌کنند؛ بلکه خود روشنفکر هم گاهی همین‌طور فکر می‌کند. این خصوصیات سه تاست: اوّل، مخالفت با مذهب و دین- یعنی روشنفکر لزوماً بایستی با دین مخالف باشد- دوم، علاقه‌مندی به سنن غربی و اروپا رفتگی و این‌طور چیزها؛ سوم هم درس‌خواندگی. این دیگر برداشت‌های عامیانه از روشنفکری است؛ ممیزات روشنفکر این است.

یعنی اگر کسی متدّین شد، چنانچه علامه دهر باشد، اوّل هنرمند باشد، بزرگ‌ترین فیلسوف باشد؛ روشنفکر نیست! بعد می‌گوید این سه خصوصیتی که برداشت عامیانه و خصوصیات عامیانه روشنفکری است، در حقیقت ساده‌شده دو خصوصیت دیگری است که با زبان عالمانه با زبان روشنفکری می‌شود آن‌ها را بیان کرد.

یکی از آن دو خصوصیت، عبارت است از بی‌اعتنایی به سنت‌های بومی و فرهنگ خودی- که این دیگر بحث عوامانه نیست؛ این حمی است- دیگری، اعتقاد به جهان‌بینی علمی، رابطه علمی، دانش و قضا و قدری نبودن این‌ها؛ مثال‌هایی هم می‌زند.

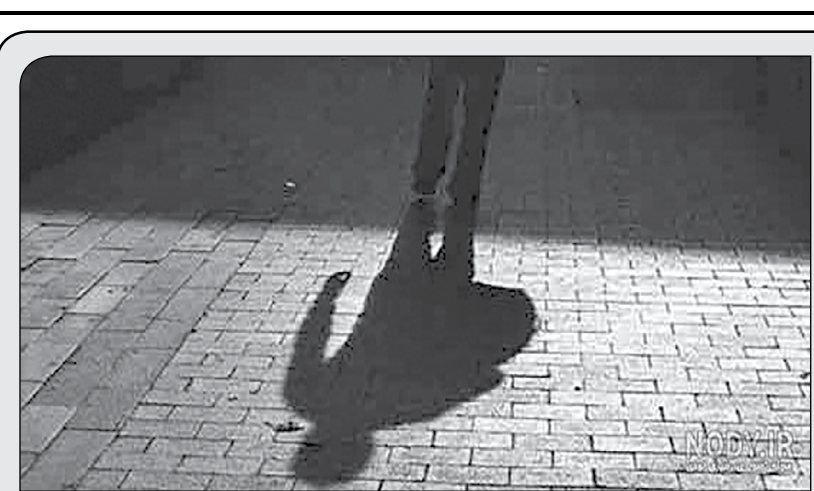
این در حالی است که در معنای روشنفکری ساخته‌وپراخته‌فرنگ- که این‌ها آن را از فرنگ گرفتند و آوردند- به‌هیچ‌وجه این مفهوم و این خط و جهت و این معنا نیست»^[۱]

در این شرایط سخت و سهمگین، برخی از حامیان رژیم پهلوی تیغ توهین و تخریب را

صفحه ۶

چهارشنبه ۵ آذر ۱۴۰۴

۵ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ – شماره ۲۴۰۱۴



آمریکایی، که توسط نماینده کنگره رایت پاتمن صورت می‌گرفت، اطلاعاتی به‌دست آمد که نشان می‌داد سازمان سیا از چندین بنیاد (در مجموع هشت بنیاد، معروف به «هشتگانه پاتمن») به عنوان پوششی برای فعالیت‌های خود استفاده می‌کرده: بنیاد گاتهام، صندوق میشیگان، صندوق پرایس، صندوق اِدسِل، بنیاد اندرو هیمِلتون، تراست بُوردن، بنیاد بیکن و صندوق کنت فیلد.

مشخص شد که ایسن بنیادها «صندوق‌های پستی» بودند که اغلب چیزی بیش از یک آدرس نبودند و برای دریافت پول سازمان سیا ایجاد شده بودند تا سپس بتوان آن را با ظاهری قانونی به جای دیگری انتقال داد. پس از انتقال پول به این صندوق‌های پستی، «انتقال دوم» یا «عبور» صورت می‌گرفت:

بنیادهای پوششی‌اصوری مالیاتی را تحت عنوان «کمک مالی» به بنیادهای سرشناس که به دلیل فعالیت‌های قانونی‌شان شناخته شده بودند، اهدا می‌کردند. مطابق قانون، بنیادهای سرشناس می‌بایست این کمک‌های مالی را به عنوان دارایی‌های دریافت شده در فرم‌های سالانه ۹۹۰-A که به اداره مالیات داخلی ارائه می‌شد، ثبت می‌کردند، اقدامی که هر سازمان غیرانتفاعی معاف از مالیات موظف به انجام آن نبود. البته این دقیقاً نقطه آسیب‌پذیر سیستم بود.

«شاید واقعاً راه دیگری برای انجام این کار وجود نداشت.» دونالد جیمسون گفت، «اما این بنیادها ملزم به ارائه همه اسناد مالیاتی و چیزهای دیگر بودند، و تا حدی به این الزامات پایبند بودند. این بدان معنا بود که وقتی… افراد شروع به افشای آنها کردند، می‌توانستند به پرونده‌های مالیاتی مراجعه و با وصل کردن A به B، B به C و سپس C به D مورد را ردیابی کنند (رد D را از طریق C، و C را از طریق B می‌زدند)، و این بسیار شرم‌آور بود.»

پاوشت:
۱- گویا منظورش این بوده که من نگران آبروی تو هستم (که اسمت به عنوان جاسوس و خائن درنرود).

روشنفکران غرب‌زده در تحکیم پایه‌های اقتدار رژیم ضد‌مردمی و ضد‌دینی رضاخان، نقش اساسی را داشتند و به‌عنوان جاده‌صاف‌کن اصلی استعمار و استبداد در ایران معاصر عمل کردند.

خودشان نیز مقصودی جز فتنه‌انگیزی داشته باشند، یا قلم‌های تنگین خود اوراقی را سیاه کرده، بین توده پخش کرده‌اند. غافل از آن‌که، سست کردن مردم در امروز به دین‌داری و روحانیت، از بزرگ‌ترین جنایات است که برای فناء کشورهای اسلامی، هیچ چیز بیش از آن کمک کاری نمی‌کند… ما نیز که بنا نداشتیم هیچ‌گاه در پیرامون این مسائل بگردیم، چون حق‌کشی‌های فراوانی در این کتاب و کتابچه‌ها دیدیم به‌ناچار راه خطاها و بیادگری‌های آن‌ها را مختصری روشن کردیم تا خوانندگان گرامی سرچشمه فساد و بدبختی کشور و ملت را ببینند از کجاست، شاید کسانی پیدا شوند که فکر چاره برآیند و به‌خوبی بداندند قلم‌هایی که بر ضدروحانیت به‌کار می‌رود، کمک‌کاری به نابود کردن کشور و اساس استقلال آن است.»^[۱]
تهاجم به بنیان‌های فکری و دینی مردم ایران، هم‌زمان با تئوریزه کردن وابستگی تمام عیار به غرب استعماری، نسخه ثابت جریان غرب‌زده دین‌ستیز ایرانی بود که از صدر مشروطیت آغاز شد و هنگامه حکومت استبدادی رضاخانی نه‌ایند نه‌شد و سایه شوم آن تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی همچنان باقی بود.

در این میان آیت‌الله‌العظمی حائری با احیای حوزه قم، بزرگ‌ترین سنگر استعمارستیزی و استبدادستیزی را در کنار پایتخت کودتا بنا نهاد و بستر را برای تربیت نسلی نو از مجتهدان مبارز همچون امام خمینی آماده کرد.

این حرکت هوشمندانه با مجاهدت علمای ثلاث قم امتداد یافت و علم زمامت در سال ۱۳۲۲ به آیت‌الله‌عظمی سپرده شد. کتاب «کشف اسرار» امام را باید لسان گویا و شمشیر بران حوزه قم علیه تر استعماری «پروتستانتیسم اسلامی» برشمرد.

پاوشت:

۱- پیانات آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در دیدار جمعی از کارگزاران فرهنگی، ۲۱ مرداد ۱۳۷۱.

۲- پیانات آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۷.

۳- کشف اسرار، ص ۱.